

نام دبیر: علیرضا باغبان

تاریخ : ۲۳ / ۰۳ / ۱۳۹۷ نوبت: دوم	<p>مکانی پژوهش استادی دانشگاه پژوهان جوان اداره کل آموزش پرورش خراسان جنوبی دیرینه آموزش و پژوهش شهرستان فردوس دبیرستان استعدادی دانش آموز شیده هاشمی (دوره دوم)</p>	سوالات امتحان درس: نگارش ۲								
مدت امتحان: ۱۱۰ دقیقه		پایه: یازدهم رشته: تجربی								
تعداد کل صفحات: ۶	نام دبیر: علیرضا باغبان									
تعداد سوال: ۶	نام و نام خانوادگی:	شماره کلاس:								
امضای مصحح:	نمره به حروف:	نمره به عدد:								
ردیف	والت	بارم								
۱	بازشناسی آموزه‌ها (۲ نمره)									
۰,۵	<p>هر یک از رفتارهای نوشتاری ستون راست را به مرحله مناسب از ستون چپ وصل کنید.</p> <table border="1"> <thead> <tr> <th>مرحله</th><th>رفتار نوشتاری</th></tr> </thead> <tbody> <tr> <td>پیش از نوشت</td><td>گسترش محتوا</td></tr> <tr> <td>نوشت</td><td>سازماندهی طرح نوشت</td></tr> <tr> <td>پس از نوشت</td><td></td></tr> </tbody> </table>	مرحله	رفتار نوشتاری	پیش از نوشت	گسترش محتوا	نوشت	سازماندهی طرح نوشت	پس از نوشت		
مرحله	رفتار نوشتاری									
پیش از نوشت	گسترش محتوا									
نوشت	سازماندهی طرح نوشت									
پس از نوشت										
۲	<p>الگوی زیر بخش‌های «طرح نوشته» است؛ نام هر بخش را در کادر سمت راست آن بنویسید.</p> <p>طرح نوشته</p>	۱								
۰,۵	<p>گفت و گویی بنویسید که دو طرف آن «درخت» و «باد» باشند و طرح آن «شکایت درخت از باد که شکوفه‌های بهاری را می‌ریزد.» (دست کم دو جمله)</p>	۳								

سازه‌های نوشتاری (۴ نمره)		
۴	یکی از مثل‌های زیر را انتخاب کنید و آن را گسترش دهید. الف) عاقبت جوینده یابنده بود. ب) آواز دهل شنیدن از دور خوش است. ج) بادآورده را باد می‌برد.	۴
۵	یکی از موارد زیر را انتخاب کنید و بوداشت خود را از آن بنویسید. - ممکن / از ناممکن می‌پرسد: / خانه‌ات کجاست؟ / پاسخ می‌آید: / در رویای یک ناتوان. - جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه‌هاست.	۵
تولید متن (۱۴ نمره)		
۶	متن صفحه‌های ۳ تا ۵ را به دقت بخوانید و خلاصه آن را به زبان خودتان در یک صفحه (در صفحه ۶) بنویسید. خلاصه منسجم متن به زبان خود با حفظ محتوا و مفهوم اصلی (۱۱ نمره) رعایت املاء و نکته‌های نگارشی (۳ نمره)	۶

نام دبیر: علیرضا باغبان

خرداد ۹۷

صفحه: ۳

ادامه سوالات امتحان درس: نگارش ۲

نام و نام خانوادگی:

محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی»، اوایل قرن هفتم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم»، اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، اما جلال الدین همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریانش را دوست می‌داشته و از یاد آنان دلش آرام نبوده است.

پدر جلال الدین، محمدبن حسین خطیبی، معروف به «بهاءالدین ولد» از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی‌رحمی‌ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارزم شاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خوشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدین عطار، ملاقات کرد. شیخ عطار، کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدین خردسال هدیه داد و به پدرش بهاءالدین گفت: «زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.»

هنگامی که بهاء‌ولد، مناسک حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مذتی در آن نواحی به سر برد. آوازه تقواو و فضل و تأثیر بهاء‌ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء‌ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار پیوست. بهاء‌ولد از آنجا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن سرزمین، علاقه فراوانی به او یافتد و سلطان نیز، بی‌اندازه، او را گرامی داشت.

جلال الدین، در هجده سالگی به فرمان پدریا «گوهر خاتون» سمرقندی ازدواج کرد. پس از درگذشت بهاء الدین، جلال الدین محمد به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت؛ جلال الدین در آن هنگام، بیست و چهار سال داشت.

نام دبیر: علیرضا باغبان

ادامه سوالات امتحان درس: نگارش ۲

نام و نام خانوادگی:

خرداد ۹۷

صفحه: ۴

پس از این، جلال‌الدین مذکور در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دمشق شد و بیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می‌اندوخت و معرفت می‌آموخت.

جالال‌الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه باز آمد و همه روزه، به شیوه‌پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می‌پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می‌شدند.

در این ایام که جلال‌الدین، روزها به شغل تدریس می‌گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می‌بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد و متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمسِ حقیقت، در برابر شاهزاده شمس‌الدین تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف، بسیار مسافرت کرد و از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البته جست وجو و پرواز در عالم معنا، او را «شمس پرنده» می‌گفتند.

شمس‌الدین، بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال‌الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال‌ها در جست‌وجویش بود؛ از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنا و بیگانه بست و تدریس و وعظ را رهای کرد. مولانا جلال‌الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود؛ خدمت شمس زانو زد و تأموز گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید.

مولانا آن چنان در معارف شمس، غرق شد که مریدان خود را زیاد برد. اهل قونیه و علماء زادهان هم، مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون‌تر می‌گشت. مولانا جلال‌الدین در این میان، با ای توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل‌های گرم و پُرسوز و گذار عاشقانه، سرگرم می‌کرد. در پی فزونی گرفتن خشم و غصب مردم، شمس، ناگزیر قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به تکابو افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است، مولانا چندین نامه و پیغام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد.

نام دبیر: علیرضا باغبان

ادامه سوالات امتحان درس: نگارش ۲

نام و نام خانوادگی:

خرداد ۹۷

صفحه: ۵

یاران مولانا هم که پژمردگی و دل تنگی او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود، «سلطان ولد» را با غزل زیر، به طلب شمس، روانه دمشق کرد.

بروید اے حریران، بکشید یار ما را بـ تراز حای شیرین، بـ بجاز حای ززن اگر او بـ وعده گوید که ذمی دگر بیام	به من آورید آخر، مسننم گریزپا را بـ کشید سوی خان، مـ خوب خوش تقارا حمد و عده گمکر باشد، بـ غریبد او شمارا
--	---

این بیک‌ها و نامه‌ها، عاقبت در دل شمس، تأثیر بخشد. شمس، خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه بازگشت. با آمدن شمس، بار دیگر، نشسته‌ها و ملاقات مولانا با او بی‌دریی شد و سبب انقلاب احوال مولانا گردید. دگربار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند.

چون یاران مولانا به آزار شمس پرخاستند، شمس، ناگزیر دل از قونیه برکنده و عزم کرد که دیگر بدان شهر پرغوغغا باز نیاید و جایی برود که از او خبری نشنوند و رفت.

از این به بعد، سرانجام و عاقبت کار شمس و این که چه بر سر او آمده، به درستی روشن نیست. پس از غیبت شمس، شاگردان به مولانا این گونه خبر دادند که شمس کشته شد و لش بر درستی این خبر گواهی نمی‌داد. مولانا پس از جست‌وجوی بسیار، بی‌قرار و آشفته حال گردید. شب و روز از شدت بی‌قراری، بی‌تابی می‌کرد و شعر می‌سرود.

پس از جست‌وجوی بسیار، مولانا باخبر شد که ظاهرآشمس در دمشق است. آزار و انکار مخالفان سبب شد که او نیز در طلب یار همدل و همدم خود، عازم دمشق شود. مولانا در دمشق، پیوسته به افغان و زاری و بی‌قراری، شمس را از هر کوی و برزن، جست‌وجو می‌کرد و نمی‌یافت. از سر اشتباق، ناله برمی‌آورد و اشعار غم‌انگیز می‌سرود:

چند کنم تورا طلب، خانزه خان، در به در؟	چند گریزی از بزم، گوش به گوش، کو په کو؟
---	--

کوشش و جست‌وجوی مولانا به جایی ترسید و شمس را نیافت.